# عدم مخالفت روایات عدد با قرآن

۵۵. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۲/۱۳) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه،۱۳ اسفند ۱۴۰۲ موضوع :

- پیش‌گفتار(چکیده)
- بررسی روایت «شهر رمضان لاینقص ابدا»
- عدم مخالفت روایات عدد با قرآن خلافاً للشیخ الطائفة
- نگاه تقویمی کلان در روایت «شهر رمضان لاینقص ابدا»
- حکمت تقنین در جمع استحبابی روایات متعارض و طرح آن‌ها
- موافقت و مخالفت با قرآن کریم در اخبار متعارض

# پیش‌گفتار(چکیده)

**موضوع اصلی:**
عدم مخالفت روایات عدد با قرآن

**موضوعات فرعی:**
بررسی روایت «شهر رمضان لاینقص ابدا»
عدم مخالفت روایات عدد با قرآن خلافاً للشیخ الطائفة
نگاه تقویمی کلان در روایت «شهر رمضان لاینقص ابدا»
حکمت تقنین در جمع استحبابی روایات متعارض و طرح آن‌ها
موافقت و مخالفت با قرآن کریم در اخبار متعارض

# بررسی روایت «شهر رمضان لاینقص ابدا»

در حدائق داشتیم روایات را میخواندیم. در صفحه دویست و هفتاد و سه فرمودند: «و اما ما یدل علی القول الآخر فهو ما رواه...»، روایت اول را خواندیم به روایت دوم رسیدیم. این روایت برای خود حذیفة بن منصور بود، اما با این اضافه که حضرت فرمودند:

> **و ما رواه في التهذيب عن حذيفة عن معاذ بن كثير قال: «قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) ان الناس يروون ان رسول الله (صلى اللّه عليه و آله) صام تسعة و عشرين يوما؟ قال فقال لي أبو عبد الله (عليه السلام). لا و الله ما نقص شهر رمضان منذ خلق الله السماوات و الأرض من ثلاثين يوما و ثلاثين ليلة».[1]**

دیروز آقا فرمودند روایاتی را راجع به عدد سیصد و شصت و مواردیکه کاربرد دارد، جمعآوری کردم. خب ملاحظه همه این روایات خوب است.

فعلاً در اینجا امام علیه‌السلام به یک مؤلفه اشاره کرده‌اند؛ «منذ خلق الله السماوات و الأرض ثلاثين يوما و ثلاثين ليلة». همین حذیفه در روایت دیگری از تهذیب -صفحه ۲۷۴- می گوید، حضرت فرمودند:

> **و ما رواه في التهذيب عن حذيفة بن منصور قال: «قال أبو عبد الله (عليه السلام): لا و الله لا و الله ما نقص شهر رمضان و لا ينقص أبدا من ثلاثين يوما و ثلاثين ليلة. فقلت لحذيفة لعله قال لك ثلاثين ليلة و ثلاثين يوما كما يقول الناس الليل ليل النهار؟ فقال لي حذيفة: هكذا سمعت».[2]**

**«لا و الله لا و الله ما نقص شهر رمضان و لا ينقص أبدا من ثلاثين يوما و ثلاثين ليلة»؛** مثل روایت قبلی است. راوی می گوید حضرت این طور فرمودند؟ حضرت فرمودند **«ثلاثين ليلة و ثلاثين يوما»؛** یعنی ماه مبارک سی روز و سی شب است؟ مثل روایت دیروز است.

**شاگرد**: کدام روایت را می گویید؟

**استاد**: روایت حذیفه را گفتیم. در روایت بعدی می گوید: **«فقلت لحذيفة لعلّه قال»**؛ مطمئن هستی؟! شاید حضرت این طور فرمودند. این روایت دوم همانی است که مرحوم فیض اشاره فرمودند که روایت مضطرب است. یعنی حذیفه یک جا خودش میگوید از امام شنیدم، یک جا می گوید معاذ بن کثیر از امام شنید. اضطرابی که مرحوم فیض می گویند یکی از آن ها همین است. **«عن حذیفه قال ابوعبدالله».**

**«فقلت لحذيفة لعلّه قال»**؛ یعنی لعلّه قال الامام ع که توی حذیفه هم حاضر بودی. ظاهرش همین است. یعنی تو داری بد نقل میکنی. یعنی حضرت فرمودند ثلاثین لیلة و ثلاثین یوما، نه اول ثلاثین یوما و ثلاثین لیلة. خب روز که قبل از شب نیست. سی شبانه روز است، نه سی روز شبانه. می گوید گفتم ما می دانیم که شب، قبل از روز است! می گوید حضرت دقیقا همین طور گفتند؟ سی روز و سی شب فرمودند؟ یا فرمودند سی شب و سی روز؟ **«كم يقول الناس الليل ليل النهار؟»** شب، شب آن روز است. یعنی شب مقدم است. **«فقال لي حذيفة: هكذا سمعت»**؛ هکذا سمعت، ظاهرش این است که از امام این طور شنیدم. ولو نص نیست. اگر در سند معاذ افتاده باشد، یعنی هکذا سمعت من معاذ که او به این صورت نقل کرده است. خیلی صریح در این نیست که «سمعت» یعنی «سمعت» از امام. ولو خب در این سند واسطه ای نیست. در این سند روایت که صفحه دویست و هفتاد و چهار حدائق هست.

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۱۳ صفحه : ۲۷۳

[2] همان ۲۷۴

# عدم مخالفت روایات عدد با قرآن خلافاً للشیخ الطائفة

مطلبی که دیروز عرض کردم و الان هم روی آن تاکید دارم، این است: مرحوم فیض فرمودند یکی از این دسته روایاتی که تعارض در آن هست، موافق قاعده اهل حساب است. دسته دیگر؛ «و الأخری موافقة للعامة كما قاله و ذلك من ما يوجب ردها إلا انها مطابقة للظواهر و العمومات القرآنية»؛ من تهذیب و استبصار را تازگی نگاه نکردهام. لحن مرحوم فیض اخف از لحن مرحوم شیخ است. ایشان می گویند این دسته از روایات روی موافق با عامه است. اما مرحوم شیخ برای این که روایات عدد را رد کنند، به طور محکم حکم کردند به مخالفت این روایات با کتاب. یعنی تفاوت می کند؛ که بگوییم این روایات موافق کتاب است، آن روایات هم ممکن است مخالف با کتاب باشد. اما ایشان صریحا رد کردند که مخالف کتاب است. مرحوم فیض هم در همین حدود هستند.

ببینید همان طوری که مرحوم فیض برای روایات عدد گفتهاند این تعلیلات درست نیست، خود ایشان روی مبنایی که فرمودند، فرمایششان همین طور است. شما می گویید قرآن می فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»[1] همان طور که مرحوم شیخ فرمودند. چرا این روایات مخالف کتاب است؟ چون در آیه دارد: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَ» یعنی هلال میقات است، نه این که ماه یک روز سی باشد و یک روز بیست و نه باشد. قرآن می فرماید که اهلّه میقات است. این فرمایش مرحوم شیخ است. لذا می گویند روایات عدد مخالف قرآن است.

خب وقتی این روایت می گوید «لتکملوا العدة»، میگوییدی فریضه ناقص نمیشود، خب آن چه که فریضه هست، ناقص نیست. آن چه که عده هست ناقص نیست. جوابهایی که برای روایات دادند؛ همین حرف در فرمایش شما میآید. شما میگوییدی قرآن می گوید از تو از هلالها سوال میکنند، بگو که مواقیت است. شما داری یک چیزی روی آیه میگذاری. هلالها، یعنی اهلهی مورد استهلال مردم با چشمشان در وقت غروب شب اول. داری این را روی آیه می گذاری. اهله یعنی اهلة الشهور. این ماههای دوازدهگانه برای چیست؟ دارد ماه را می گوید. ماه شعبان، ماه رمضان. نه آن هلالی که شما میخواهید ببینید، بعد بگوییدی یک در میان حساب کنید. یعنی آیه شریفه با اخبار عدد هم کاملاً موافق است. حتی اگر نگوییم موافق است، مخالف هم نیست. روایات عدد با آیات کتاب مخالف نیست. چرا؟ چون میگوید از تو از این ماههای دوازده گانه سوال میکنند. خب بگو اینها میقات است. خب حالا به اخبار عدد بیایید، یک ماه سی، یک ماه بیست و نه باشد. تمام شد؛ یعنی هم اهله داریم چون دوازده ماه است، و هم میقات داریم. یکی از آنها سی و یکی از آنها بیست و نه است.

**شاگرد**: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»، یعنی «اهلة الشهور»؟

**استاد**: بله. تفسیر آن را بحث کردیم. یک قول این بود که «اهلة» یعنی حالات قمر از هلال و ترب‌یع و بدر و ... . عرض شد که این خلاف ظاهر آیه است. «عن الاهلة» یعنی «اهلة الشهور الاثنی عشر». نه اهله سی گانه ای بیست و هفت-هشت گانه یک ماه. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ؛ یعنی ماه دوازده گانه، شهر رمضان و رجب چه هستند؟ «قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ». اخبار عدد کجا این را نه کرده تا شما بگویید مخالف است؟!

**شاگرد**: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ».

**استاد**: یعنی اهلة الشهور.

**شاگرد**: بله، ولی اهلة در آن هست. هلال ماه؛ من نمی گویم اهله یعنی حالات قمر در یک ماه مختلف است، بلکه اهله، یعنی اهلة الشهور. ولی آیه شریفه این را می فرمایدی که هلال میقات است.

**استاد**: یعنی همان شب اول، هلال میقات است و تمام؟! معلوم است که مقصود از هلال شهر است.

**شاگرد:** «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»، یعنی هلال میقات است. با هر شروع می شود، طبیعتا بعدش....

**استاد**: نه، «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»؛ یعنی الشهور الاثنی عشر مواقیت للناس فی الحج و الصوم و ... . نه هلال اول ماه که آن را می بینیم.

**شاگرد**: این ها قبول است که مراد حالات مختلف قمر در یک ماه نیست. ولی مراد هلال هر ماه است. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ»؛ هلالی که ماه با آن شروع می شود. می خواهد آن را ببینیم ای نبینیم؛ با کاری ندارید. دیگر بقیه میقات روی این هلال سوار است. وقتی هلال آمد ماه شروع می شود.

**استاد**: اصلا مقصود از هلال «اهلة الشهور» است.

**شاگرد**: نه خود شهور، اهلة الشهور.

**استاد**: این که بگویند «ان عدة الشهور» با این که بگویند «ان عدة الاهلة اثنی عشر شهرا»، در استظهار عرفی تفاوت می کند ای نمی‌کند؟ اگر همان جا باشد «ان عدة الشهور اثنی عشر شهرا»، اگر یک جا باشد «ان عدة الاهلة اثنی عشر هلال» چه فرقی می‌کرد؟ هیچی. بله مقصود از هلال، تسمیة الشیء باسم ما یبدأ به، است.

**شاگرد**: «ان عدة الشهور» تایید فرمایش آقا است. چون وقتی می گوید «اهلة الشهور»، اهلة با شهور دو شیء است. پس ابتدای اهله، آن هلالی است که ثابت می شود.

**استاد**: علی ای حال موافقتش یک چیز است، اما مخالفتش هم یک عنوانی است. شما بگویید روایات عدد مخالف قرآن است.

**شاگرد۲**: این فرمایش شما اصلا مبتنی بر این نیست که اهله را به معنای شهور بگیریم. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»؛ منافاتی ندارد در یک شرائطی یک چیز هم میقات باشد. «اهله» را به معنای هلال می گیریم، اصلا به معنای شهور نیست. اهله یعنی هلال ماه های دوازده گانه. این ها مواقیت ناس است.

**استاد**: ببینید «شهر ذی الحجة میقات للحج»، «هلال ذی الحجه میقات للحج»، کدام یک از آن ها با آن چه که شما از کلمه میقات می دانید، اوفق است؟ اولی، مقصودی است که همه معنای آن را می فهمند. در دومی مقصود از هلال یعنی ماه. نه این که مقصود از آن همان هلالی باشد که از روز اول می

بینند.

**شاگرد**: چون تعریف ماه به همان هلالش است، می توانیم بگوییم در حقیقت این میقات است.

**استاد**: میقات یعنی باید دهم ماه معلوم باشد.

**شاگرد**: خب با همین معلوم می شود.

**استاد**: پس مقصود شهر است. دهم که هلال نیست. از نظر لغت عرب دهم ماه ام هلال داریم؟! حجاج می خواهند نهم به عرفات بروند، هشتم تروییه کنند، ام در هشتم هلال داریم؟! میقات داریم یا ندایم؟!

**شاگرد**: میقات داریم.

**استاد**: پس میقاتی است که مسمی به اسم هلالی شده که با آن شروع می شود. نه این که خود هلال میقات شود.

**شاگرد**: ظاهر آیه همین است.

**استاد**: ظاهر آیه این است که هلال روز اول میقات است؟

**شاگرد**: بله

**استاد**: آن جا گفته اند یعنی اهلة الشهور. هم مفسرین گفته اند و ... .

**شاگرد۳**: حضرت عالی دارید آن را از معنای اهله خالی می کنید. در جایی که می خواهید موافق با عدد بگیرید، می گویید منظور شهور است که با عدد هم سازگار است.

**شاگرد۳**: «يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِ»، یعنی هلال های دوازده گانه. خب این میقات است. اما این کجای با عدد منافات دارد؟!

**استاد**: منافات به این است که می گویم شب سی ام ماه مبارک هلال را دیدیم، وقتی هلال را دیدیم، شما طبق اخبار عدد می گویید بی خودی دیدیم. فردا روز سی ام است، چون شهر رمضان ناقص نمی‌شود. مرحوم شیخ می گویند این روایت خلاف قرآن است. هلال میقات است. «يَسۡـَٔلُونَكَ عَ ٱلۡأَهِلَّةِ»، شب سی ام ماه دارید با چشم خودتان هلال را می بینید، بعد می‌گویید ماه مبارک سی ر است؟!

**شاگرد**: کسی می گوید این آیه کریمه می گوید هلال میقات است. منافاتی ندارد که عدد میقات هم باشد. لذا باید روایات عدد را توضیح بدهیم. روایات عدد آیا می گوید اگر حتی ماه را دیدید، می دانید که ماه تمام شد، اما روایات عدد منافات دارد؟

**استاد**: بله، چون حضرت بیست و نه روز را نفی می کند.

**شاگرد۲**: منظورشان این است که میقات می تواند گزینه های مختلفی داشته باشد.

**استاد**: همانی که فیض گفتند. گفتند تاویلاتی کرده اند اما با این روایات جور در نمی آید. شما دارید تاویلی می کنید که جور در نمی آید. وقتی  روایت می گوید والله حضرت ناقص نگرفتند، هیچ ماهی را ناقص نگرفتند. از آن طرف می گویید مکرر هست که حضرت ناقص روزه گرفتند، این

به چه معنا است؟ یعنی با این که شب سی ام ماه مبارک هلال دیده شد، حضرت فردا را هم روزه گرفتند. خب پس چطور اهله، میقات می شود؟!

آن چه که من عرض می کنم، این است: می گویم مخالف قرآن کریم آن وقتی است که شما هلال در شب سی ام ببینید. اما وقتی قرآن به تناسب حکم و موضوع می فرماید، مواقیت است، مقصود از میقات یعنی نظم اجتماعی برای مردم. پس هلال هم اهله الشهور می شود. نه هلالی که شما الان آن را با چشم ببینید. وقتی اهله الشهور شد، اهله الشهور میقات را سامان می دهد. با چه چیزی؟ با اخبار عدد. یک ماه را سی بگیرید، ماه بعدی را بیست و نه روز. چون اهله یعنی ماه دوازده گانه.

**شاگرد۲**: در کلام شما مضاف اهله به چه معنا است؟

**استاد**: اهله الشهور است.

**شاگرد۲**: شهور واضح است، اهله الشهور به چه معنا است؟

**استاد**: هلال یعنی آن چیزی که شهر با آن آغاز می شود. شما آن را ببینید، خب دیشب دیده باشی، چون می خواهی عدد را نظم بدهی، هلال کارساز برای ماه مبارک، غروب سی ام است.

**شاگرد۲**: شما مالک را عدد گذاشته اید.

**شاگرد**: اصلا هلال را حذف کردید.

**شاگرد۳**: اگر شب سی ام هلال را ندیدند فردا را روزه بگیرند یا نگیرند؟

**استاد**: مثالش را ببینید. اگر کسانی که قائل هستند حتما باید در همان بلد ببینید و رویت قبل از زوال هم مجزی نیست -همانی که مشهور فتوا می دهند- اگر شما هلال شوال را با چشم خودتان قبل از ساعت دوازده دیدید، چه می گویید؟ می گویید ولو دیدیم، اما این دیدن ثمری ندارد. از ساعت نه صبح که دیدیم تا غروب باز ماه مبارک است. می گویید ماه مبارک است. خب چه زمانی ماه جدید آغاز شد؟ از غروب. روایات عدد هم همین را می گوید. می گوید اگر شب بیست و نهم دیدید، دیده باش. هلال مقوم میقات آنی است که فردا شبش است. «الاهله» یعنی آن چه که شهر با آن آغاز می شود. «اهله الشهور»، این اهله نمی‌گوید همانی است که با چشم دیدی. اگر طبق ضوابط عدد جلو بروی، مخالف قرآن نیست. چون قرآن می‌فرماید از این اهله دوازده گانه شهور از تو می‌پرسند، تو بگو این به امور مردم نظم می دهد. حجشان و صوم آن ها سرپا است.

**شاگرد**: چرا اسم هلال را بیاوریم؟

**استاد**: چون سوال کردند. عرف عام هم اهله را برای ماه ها به کار می بردند. ولذا امام ع در تفسیر فرمودند: «إنه سئل عن الأهلة فقال هي أهلة الشهور»[2]؛ ماه‌های دوازده گانه، نه هلال‌های روز اول و دوم و بدر و ... . ولو یک قولی در آن طرف بود، اما در روایات این طرفش بود. شاید یک روایت نبود که حضرت فرموده باشند «یسالونک عن الاهلة»، یعنی اشکال مختلف قمر از هلال و بدر و تربیع و... در یک ماه. «اهله الشهور» یعنی سوالشان از ماه‌های دوازده گانه بود، نه از هلال شب اول.

**شاگرد۲**: اگر صرف هلال بود لازم نبود جمع بسته شود.

**استاد**: بله. از تو از هلال سؤال می‌کنند، به‌عنوان جنس.

**شاگرد**: سؤال از این است که آن چه دوازده بار تکرار می‌شود و ون می‌شود، چیست؟ به شب دوم کاری ندارم.

**استاد**: دقیقاً از ون شدنش می‌گویند؟! پس چرا به میقات جواب می‌دهد؟! باید بگویند از مقارنه در شد. چرا ون می‌شود؟ چون از مقارنه در شد.

**شاگرد**: چون آغاز میقات است.

**استاد**: نه، «هی مواقیت» دارد، نه آغاز آن. خود این اهلة میقات هستند. یعنی اهلة الشهور.

**شاگرد۲**: یکی از نکاتی که در موضوع له هلال بود، این بود که آن را نشان می‌دادند برای استهلال بچه و... .

**استاد**: می‌گفتند «دخل الشهر». هلال را می‌دیدند و می‌گفتند «دخل الشهر».

**شاگرد۲**: به آن هلال می‌گفتند نه هلال روز دوم. لذا اینکه «اهلة الشهور» می‌گوید یعنی همین که اول می‌بینید و می‌گویید شهر داخل شد.

**استاد**: وقتی از اهلة سؤال می‌کنند، دارند از شخص این هلال می‌گویند؟!

**شاگرد۲:** از طبیعتی هلال سؤال می‌کنند که اولین بار بعد از پنهان شدن ماه دیده می‌شود.

**استاد**: یعنی وقتی دنبال‌ه آیه می‌فرماید: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» که برای مکه و امثال آن بود. علی ای حال در اینجا که می‌گویند هلال، طریق و مرآة به شهر است و لذا «اهلة الشهور» می‌گویند؟ ای من، وقتی «هلال» می‌گویند یعنی همانی که دیدی؟!

**شاگرد**: تمام لوازم همه میقات بر همین دیدن اول ماه است.

**استاد**: عرض من این است: محکم می‌گویند روایات عدد مخالف قرآن است. حالا فیض تعبیری کردند که آن طرفیها موافق قرآن است. البته اگر این استظهار باشد بحث ما همان جا هم می‌آید. آن چه که عرض من است، این است که مئونه می‌برد بگوییم چیزی مخالف قرآن است.

**شاگرد۲**: ما مخالف بودن را قبول ندارم. جور دیگر می‌توانیم توجیه کنیم.

**استاد**: علی ای حال اصل عرض من این است: من که به این آیه شریفه و روایات عدد نگاه می‌کنم، اینکه بگوییم روایات عدد مخالف قرآن است چون قرآن می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ»، تمام نیست. چطور در کافی شریف مرحوم کلینی روایاتی را مخالف قرآن می‌آورد و بعد هم می‌گویند ندارد است، خب اگر مخالف است، نیازی بود آنها را بیاوریم تا بگوییم ندارد است؟! مرحوم شیخ صدوق آنها را بیاورند و بعد هم آن عبارت تند را برای چیزی بیاورند که مخالف قرآن است؟! معلوم می‌شود که استظهار صدوق و کلینی از آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ» چیزی نبوده که شیخ بگویند اگر شب سی ام دیدی، هلالی که دیدی میقات است، پس چطور طبق اخبار عدد می‌خواهید بگویید فردا هنوز سی ام ماه مبارک است؟! می‌خواهم بگویم در ذهن صدوق و کلینی استظهار از آیه شریفه، همان استظهار شیخ نیست که بگویند اخبار عدد مخالف قرآن است. این عرض من است. مرکز ثقل عرض من هم تناسب حکم و موضوع است. یعنی آیه می‌فرماید اهلة میقات هستند. در آیه شریفه کلمه «میقات» خیلی مهم است.

**شاگرد**: شما جواب را قرینه بر سؤال می‌گیرید.

**استاد**: بله، خود جواب می‌گوید که میقات هستند؛ یعنی آنها سوالشان چیزی بود که این جواب، جواب آن بود. اگر فقط از هلالی بود که می‌دیدند، این هلال که مواقیت نیست. باید بگویند این

هلال حالتی از قمر است که بعد از خروج از مقارنه آن را می‌بینید.

**شاگرد۲**: برای مواقیت نشانه ای می‌گذارند، هلال را برای آن نشانه گذاشتند.

**استاد**: هلال که میقات نیست، شهور میقات هستند.

**شاگرد**: میقاتیت شهور به این هلال است.

**استاد**: نه، هلال کاشف از دخول شهر است. پس سؤال آنها از کاشف دخول نیست. از شهر داخل است.

**شاگرد۳**: در روایت هست که از حضرت سؤال کردند: «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْأَهِلَّةِ، قَالَ: «هِيَ الشُّهُورُ...»[3].

**استاد**: بسیار خب.

**شاگرد**: اینکه ذیل آیه نیست.

**استاد**: فرقی نمی‌کند.

ببینید این مطلبی که عرض می‌کنم، می‌خواهم آن چیزی که در ذهن هست را منتقل کنم، نسبت به مناقشه در آن حرفی ندارم. اینطور نباشد که قبل از اینکه آن طوری که در ذهن من حاضر است، مناقشه کنیم.

**شاگرد۲**: ظاهراً فضل بن شاذان هم برداشت شما را داشته. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَهِيَ الشُّهُورُ فَجَعَلَ الْمَوَاقِيتَ هِيَ الشُّهُورَ».

**استاد**: اصلاً برداشت من نیست. من تردیدی ندارم. در ذهن من واضح است. گاهی مناقشاتی می‌کنید و کسی که موضعی دارد، می‌بیند مثل تیر به موضع او خورد. اما این مناقشاتی که شما می‌کنید، می‌بینم مناقشات شما تیری به بدن آن نیست. یعنی من چیزی می‌خواهم عرض کنم که در این مناقشات نیست. اصلاً میقاتیت با صرف هلال درست نمی‌شود.

---

[1] البقره ۱۸۴

[2] الكافي (ط - الإسلامية)، ج۴، ص: ۷۶

[3] البرهان في تفسير القرآن , جلد۱ , صفحه۴۰۴

# نگاه تقویمی کلان در روایت «شهر رمضان لاینقص ابدا»

خب حالا همین فضایی که در شهور است را در روایات عدد بیاوریم. عدد چه می‌گوید؟ الآن برگردیم روی آن چیزی که می‌خواستم تأکید کنم. فرمودند این‌ها کذب است. درحالی‌که در این‌ها قرائنی هست. در روایات عدد قرائنی را داریم که موضع این روایات یک موضعی با دید کلان است. نه موضعی با دید عرفی که الآن در خارج کار مردم در بورد. از کجا می‌گویی‌م روایات عدد دلالت دارد بر این‌که الآن موضع دید امام علیه‌السلام موضع کلان است؟ چون اوالاً دارند یک حرفی که آن‌ها مدام می‌گفتند را تکذیب می‌کنند. وقتی امام تکذیب می‌کنند، در این همه روایات خود اهل البیت علیهم‌السلام داشت که حضرت بیست و نه روز روزه می‌گرفتند. مگر ما تعارض را نمی‌گویی‌م؟! یعنی نزد بزرگان شیعه ثابت است که خود اهل البیت به جدشان نسبت دادند که حضرت بیست و نه روز روزه گرفتند. وقتی این روایت را داریم، خب پس منظورشان از این تکذیب چیست؟ خب اینجا تقیه است؟! اخبار از یک تاریخی است که تقریباً با شواهد بعدی می‌تواند به حد متواتر برسد.

خب معنای تکذیب چیست؟ من به این صورت عرض می‌کنم: روایات عدد با قرائن داخلی‌ه که در آن هست، می‌خواهد بگوید الآن می‌خواهم یک چیزی بگویم که این عامه‌ای که این حرف‌ها را می‌زنند، خبر از این‌ها ندارند. یعنی ما چیزی می‌دانیم علاوه‌بر آن چیزی که آن‌ها می‌گویند. مقصود امام از تکذیب یعنی تکذیب انحصار حرف در آن چیزی که آن‌ها می‌گویند. آن‌ها می‌گویند همین که ما می‌گویی‌م فقط درست است. حضرت می‌فرمایند «کذبوا». این چیزی که آن‌ها می‌گویند فقط تمام حرف نیست. چیزهای دیگری هم هست که ما اهل البیت می‌دانی‌م و آن‌ها نمی‌دانند. این مقام تکذیب را در نظر بگیرید، حال قرینه کنارش را ببینید.

حضرت فرمودند «کذبوا»، بعد چه می‌فرمایند؟ فرمودند: «ال و الله ما نقص شهر رمضان منذ خلق الله السماوات و الأرض من ثلاثين يوما و ثلاثين ليلة». حضرت به آیه «وَٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٖ» [1] رفتند. یعنی حضرت با این «منذ خلق» می‌گویند الآن ذهنت را از این‌که به افق نگاه کنی و بگویی ماه را دیدم یا نه، بالاتر ببر. ما یک تقویمی می‌خواهی‌م که ... . اولی که این نرم‌افزارها آمده بود یک نرم افزار بود به نام نرم‌افزار منشی. نمی‌دانم شما دیده بودی یا نه. یکی از گزینه‌های این منشی، تقویم ده هزار ساله بود. شما می‌زدی و ده هزار سال را برای شما می‌آورد. همین‌طور یادم آمد. خب الآن هم دیده‌ایی که نرم‌افزارها سریع برای شما می‌آورند. وقتی حضرت می‌گویند از آن روزی که خدا آسمان و زمین را آفرید، یعنی الآن این روایت و روایات عدد، دید شما را از دم غروب روز یا شب سی ام و این‌که هلال را ببینید به یک بستر وسیعی از اول تا آخر عالم می‌برد. یعنی تقویم ده هزار ساله و چندین میلیون ساله. به آن جا می‌برند. روایتی که خودش می‌گوید من می‌خواهم دید شما را از یک چشم عادی در غروب به افق مغرب بلد خودت به یک تقویم چندین میلیون ساله ببرم، سریع نمی‌توانی‌م بگویی‌م خلاف قرآن است و تمام شد و رفت! به نظرم این قرینه خیلی مهم است. ولذا گفته اند وقتی این روایت را می‌بینی‌م فوق می‌گویی‌م «نردّ علمه الی اهله».

التوبه 36 [1]

# حکمت تقنین در جمع استحبابی روایات متعارض و طرح آن‌ها

البته کاری که مرحوم فیض فرمودند، مجاز بود ای نبود؟ گفتند در این‌ها شائبه وضع هست. قبلاً این را عرض کردم که اولویت جمع از طرح، به این معنا نیست که شما اگر طرح کردید، کار غیر مجاز کردید. چون این از تسهیلات شارع است. خب می‌گویید اگر به ما نسبت داده شد، به ما در کنید و بگویید «نرد علمه الی اهله»، روشن است که همه این‌ها فضیلت است. یعنی هرگز این‌چنین نیست که اگر کسی با دو دسته روایات متعارض مواجه شد، بر او واجب باشد که بگوید «نرد علمه الی اهلها». اصلاً این‌طور نیست. چرا؟ چون مواضعی هست که باید فکر جلو برود و باید انتخاب کند. «نرد علمه» یک نحو توقف است. عدم پیشرفت فکر است. عدم اجتهاد است. می‌خواهم بگویم «نرد علمه»، «المسلّمون لامرنا»، فضیلت است. لذا کار مرحوم فیض خلاف مجاز نبوده که این‌ها را می‌گویند. خود اهل البیت این‌ها را یاد دادند. در خود روایات به ما یاد می‌دهند.

لحن را ببینید؛ وقتی روایتی از جانب ما برای شما آمد، «فاعرضوها علی کتاب الله». ببینید دارند راه را نشان می‌دهند. اگر مخالف بود چه کار کنید؟ بگویید «نرد علمه الی اهلها»، «نسلّم»، ما چه می‌دانیم، ادبیات این روایات چیست؟ «فاضربوه علی الجدار». یعنی در بعض مقام‌ها وقتی شما می‌خواهید بحث را جلو ببرید، «فاضربوه علی الجدار» هم داریم. یعنی یک جایی حکمت کار به این است که جایش این است که اخذ به «جوّزه الله» شود که طرح است و ضرب علی الجدار است. این چقدر نیاز است. کسانی که کار علمی می‌کنند می‌بینند حکمت خود تقنین و حفظ شریعت بر همین «فاضربوه علی الجدار» است. بله «نردّه علمه الی اهله»، «نسلّم» و... همه خوب است، برای مرتبه فضیلت است. ولذا «الجمع مهما امکن» واجب نیست. «الجمع مهما امکن اولی من الطرح». کسی که «نرد علمه الی اهلها» نگفت، ترک اولی کرده است. نه این‌که کار حرام و کار غیر مجاز کرده است.

**شاگرد**: «فاضربوه علی الجدار» در سیاق «زخرف باطل» است. یعنی گویا لاجحت است. در مقام تمیزی حجت از لاحجت است.

**استاد**: همان جا هم اگر تسهیل بگیریم، به این صورت نیست. مشهور این‌طور می‌گویند.

**شاگرد**: در «زخرف باطل» شما این حرف را می‌فرمایید؟

**استاد**: یعنی شما در مقام ظاهر بگو «زخرف» است. جمع این «زخرف» با این‌که می‌گویید اگر به ما نسبت داده شد، به این صورت است. همان‌طور که مرحوم کلینی فرمودند ما چند روایت می‌توانیم پیدا کنیم که مخالف کتاب باشد؟! «لانعرف من ذلک الا اقله». در مقدمه کافی فرمودند. وقتی به این صورت است، «زخرف» به چه معنا است؟ یعنی من شارع برای این‌که کارتان محکم باشد و در تصمیم‌گیری‌ها، مذبذب و متوقف نباشید، برای شما تجویز کردم که کنار بگذارد. خاطر جمع باش

که من مولی وولو گفته باشم فردا بر تو سخت نمی‌گیرم. با جمع بین همه روایات، معنایش این می‌شود. پس چرا «زخرف» فرمودهاند؟ یعنی زخرفٌ عند الناقص التی لایستطیع ان یتوقف و ان یجمع»؛ نمی‌تواند بایستد و نمی‌تواند جمع کند؛ ضعیف است. لذا مولی تخفیف داده است.

**شاگرد**: تخفیفش به تخیری است دیگه. چرا می‌گویند «زخرف باطل»؟

**استاد**: برای اینکه اگر شما بخواهید ترجیحات را اعمال کنید، اگر بخواهید فضیلت را اعمال کنید، مجبور هستید یکی را کنار بگذارید. لذا می‌گویند مانعی ندارد و آن را کنار می‌گذارید. به گمانم بسیاری از مواردیکه حتی ادعای مخالفت می‌شود، کسی که کار علمی کند، مخالفت سر نمی‌رسد.

# موافقت و مخالفت با قرآن کریم در اخبار متعارض

**شاگرد۲**: ظاهراً این روایت برای جایی است که احراز مخالفت شود.

**استاد:** کجا می‌شود؟

**شاگرد۲**: فرمایش شما برای جایی است که احراز نشده.

**شاگرد**: شما فضای الآن را در نظر نگیری‌د. آن زمان هنوز تنقیح نشده بود. الآن روایات ما خالص است و اینطور می‌فهمیم. آن زمان از همین ها پر بود. با زحماتی که کشیده‌اند اینطور شده. ممکن است روایاتی بوده که خلاف قرآن بوده و آنها واضح می‌فهمیدند. لذا اینها ناظر به همان ها باشد.

**استاد**: «لانعرف» را شیخ کلینی می‌گویند.

**شاگرد**: «زخرف باطل» را می‌گویم. عرض می‌کنم حضرت عالی با ذهنیتی که الان روایات ما صاف است، می‌فرمایید «زخرف باطل» به این معنا است.

**شاگرد:** اگر شما مخالفت ثبوتی روایات همان زمان را دیدید، جمله‌ای که فطرت کار است و امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه  می‌گویند را چه کار می‌کنید؟ ببینید غیر از این می‌شود؟ حضرت دارند تعبد می‌گویند؟ یا یک امر روشن عند العقلاء می‌گویند؟ فرمودند:

> **إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى**[1]

**«إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ»**، حضرت دنباله اش می‌فرمایند کسی که بخواهد کاری کند، مخلوط می‌کند؛ **«يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِغْثٌ»**؛ یعنی حق و باطل. **«فَيُمْزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ»**. قبلش چه فرمودند: **«فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ»**. یعنی کسی که بخواهد جعل کند، نمی‌آید مخالف صریح قرآن را جعل کند، تا شما بگویید روایات می‌گویند روایت مخالف صریح قرآن که آمد زخرف است! او این کار را نمی‌کند. خود حضرت می‌گویند. می‌گویند جعّال اصلاً این کار را نمی‌کند. یعنی کاری می‌کند که **«فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ»**[2]؛ کاری می‌کند که بتواند مستولی شود، لذا حق و باطل را مخلوط می‌کند. خب اگر به این صورت خود جعال،

«خلص الحق من الباطل» نمی‌کند، «زخرف» چه می‌شود؟ یعنی چطور در زمان صدور، تشخیص می‌دادند که این قطعاً مخالف با کتاب است؟! لذا اگر عرض من باشد، درست است. «زخرف» یعنی چه؟ یعنی شما نگاه کن، استظهاری را که از قرآن داری را رها نکن. کاری به ثبوت آن نداشته باش. شما از کتاب خدا برداشتی داری، آن را محکم بگیر. به‌خاطر روایتی که در نظر خودتان مخالف است، قرآن را کنار نگذار. لذا در دیدگاه تو این زخرف است. چرا؟ چون با دید و تمسکی که تو به کتاب الله داری، و دیدگاه تو این مخالف با آن است، زخرف است. این تسهیلی است که عرض کردم.

**شاگرد۲**: الآن این مخالفت قطعی می‌شود.

**استاد: در دید او بله.**

**شاگرد**: جهل مرکب دارد؟

**استاد**: نه، تخفیف است. اگر من مولی این را گفته باشم و تو آن را در کردی، فردای قیامت تو را مواخذه نمی‌کنم. نمی‌گویم چرا حتماً نگفتی «نرد علمه الی اهلها» و ساکت نشدی؟

**شاگرد۲**: اگر برداشت خودم باشد که نمی‌توانم بگویم این روایت مخالف صریح آیه قرآن هست ای من. ولی اگر از محکمات باشد می‌توانم.

**استاد**: یعنی «و لتکملوا العدة» را که امام علیه‌السلام در روایات عدد می‌گویند، موافق کتاب است که می‌گویند؟! می‌گویی نه. «لتکملوا العدة» یعنی قضاء. شما از کجا می‌گویی؟! آن هم یک قول دیگری در کنارش هست. ببینید می‌خواهم وجوه را بگویم. ذو وجوه است. شما می‌گویی محکم این است که «لتکملوا العدة» یعنی «لتکملوا عدة القضاء»، چون قبلش فرموده «فعدة من ایام اخر». این محکم است؟! این قطعی است؟! اگر قطعی است، پس چرا مفسرین ذو وجهین بودن آن را ذکر می‌کنند؟! اگر محکم بود که مفسرین ذیل یک آیه محکم الدلاله دو وجه ذکر کنند.

**شاگرد۲**: در برخی موارد شواهدی داریم که یکی از معانی آیه قرآن قوی‌تر است. اگر روایتی پیدا شود که نزدیک به آن است، آن را می‌پذیریم، ولی این‌که صرف برداشت من باشد و بگویم برداشت من موافق قرآن است، پس روایت با این موافق نیست، باید آن را کنار بگذاریم.

**استاد**: خالصه محکم هست یا نیست؟ درجایی‌که محکم هست، وقتی روایتی خلافش بیاید، روایت را قبول می‌کنید؟

**شاگرد۲**: آن جا همه می‌گویند محکم این را می‌گوید، پس این روایت خلاف آن است. این برداشت شخصی من نیست. اجماع این است که آیه این را می‌گوید.

**شاگرد**: حاج آقا می‌فرمایید مخالف قرآن را کسی جعل نمی‌کند.

**شاگرد۲**: جایی که برداشت ها مطرح است... .

**استاد**: اگر برای کسی تنها همین برداشت از آیه هست، اصلاً تصور نکرده و تفسیری نخوانده ...

**شاگرد۲**: مخالف قرآن نیست که بخواهد در قیامت احتجاج کند. خداوند می‌گوید تو مخاطب نبودی که این برداشت را بکنی.

**شاگرد**: ایشان استظهار از قرآن را برای غیر ائمه جایز نمی‌دانند.

**استاد**: استظهار غیر از معنای مستقر عرفی نزد کل مسلمینی است که از بچگی قرآن خواندهاند. یعنی کسی که مسلمان بوده و از بچگی قرآن شنیده، ناخودآگاه از یک آیه، یک معنایی در ذهنش است. بعداً که تفسیر میخواند میبیند مجاهد و مفسرین اینطور گفته اند. برای خودش یک معنایی دارد. عرض من این است که این معنایی که او در یک بستر جامعه اسلامی دارد، وقتی تفسیر میخواند میبیند چند وجه است، اما قبل از اینکه تفسیر بخواند در ذهنش یک وجه بوده. حدیث مخالف کتاب چه میگویید؟ میگویید شما از این قرآنی که از بچگی میدانستید بهخاطر یک روایت دست بردار؛ آن را کنار بگذار. لسان این چه لسانی است؟ لسان صیانت دین این مخاطب است؟ یا لسان ثبوت است؟ یعنی همینی که تو فهمیدی اگر روایت خلافش هست، زخرف است؟

**شاگرد**: اگر این شخص در جامعه اهلسنت رشد کرده باشد، مفهومی از آیه دارد که روایت مخالف آن است. لذا صرف اینکه در جامعهای باشد که حجت نمیشود. در جامعهای باشد که موافق با اهلبیت و روایات آنها باشید، مشکلی ندارد. ولی به صرف اینکه در یک جامعهای رشد کرده که برایش حجت نمیشود.

**استاد**: خب اگر به این صورت است، روایت عرض علی الکتاب برای کسانی است که تنها در جامعه شیعی رشد کردهاند؟!

**شاگرد**: نه، باید کتاب را فهمیده باشند. عرض علی الکتاب، فرع بر فهم کتاب است. اگر در جامعه اهلسنت باشد، درست نیست. مثلاً از آیات، تشابه جسمانی را بفهمد، برای او حجت نیست. او از آیه ید، ید میفهمد لذا قائل به تجسم میشود. حال روایتی بیاید که بگوید تجسم نیست، آنها را به دیوار میزند. یعنی میخواهم بگویم حجیت آیات باید روی قواعدی باشد، صرف اینکه در یک جامعهای رشد کرده دلیل نمیشود.

**شاگرد۲**: تکمله کلام ایشان این است: «إنّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»[3]. این ثبوتی است. با توجه جناب عالی نمی خواند. یعنی یک نوری است. در اینجا میتوان مخالفت را طوری معنا کرد که شما میگویید؟

**استاد**: وقتی لسان یک حدیث ثبوتی است که ما مشکلی نداریم.

**شاگرد۲**: در مورد قرآن اینطور میگویند. دیگر نمیتوانیم بگوییم مخالفت تو در مقام ظاهر است. بلکه نور قرآن است. لذا میگفتند لذا برای موافقت با قرآن، مثل روایت «حرم الخمر علی المسلمین» است، و مخالفت یعنی روایتی که با روح آن موافق نباشد.

**استاد**: خب اگر یک چیزی، موافق با کتاب الله بود، یک چیز دیگری آمده و امام علیهالسلام از باطن قرآن اخبار میکنند، نزد او مخالف است؛ «ما خالف کتاب الله فذروه»؛ یعنی نور ندارد؟!

**شاگرد۲**: این فضا، مخالفت و موافقت ظاهر نیست. مخالفت و موافقت روحی است. وقتی حضرت باطن یک چیز را میگویند، مخالف با روح قرآن که نیست.

**استاد**: ببینید ای ثبوتی است ای اثباتی است. «إنّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ»؛ موافق نزد شما مرام است ای موافقت ثبوتی؟

**شاگرد۲**: دارد به اینها القاء میکند. یعنی یک مرحلهای هست که شما موافقت روحی را میفهمید، یک مرحلهای هست که شما نمی فهمید. الآن ناظر به آن نیست.

**استاد**: «ما وافق» ثبوتی است ای اثباتی است؟

**شاگرد۲:** ثبوتی است.

**استاد**: «فخذوه» ثبوتی است یا اثباتی است؟

**شاگرد۲:** براساس تشخیصی که دادید، بله.

**استاد**: پس از ثبوتی در آمدید. «فما واقق»، موافقت عند الآخذ است یا موافقت عند الله است؟ «فَمَا وَاقَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ»؛ یعنی «فما واقق عند الله کتاب الله فخذوه»، شما که علم الهی ندارید. یعنی «فما واقق عند الآخذ من کتاب الله». همان هم نور است. اما «وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»، یعنی ما خالف عند الآخذ، اما مانعی ندارد همینی که عند الآخذ مخالف است، بطنی از آیه باشد که آن هم نور دارد. اما آن نور مخالف این نور نیست. یعنی چند نور در طول هم هستند. شما نوری از ظاهر آیه دارید، «فخذوه». حدیث چیزی دیگری را میگوید، شما موظف نیستید، «ذروه»؛ من به شما تخفیف دادم. فردا هم مواخذه ات نمیکنم که چرا اینها را ترک کردی.

**شاگرد**: در احکام درست است اما در خیلی از جاها اینطور نیست. مثلاً آیه در مورد زنان پیامبر نازل شده، اما روایت میگوید که منظور اهل البیت هستند. ظاهر کلام و صدر و ذیل آیه اینطور میگوید. درایصورت باید زیارت جامعه کبیره را هم به دیوار بزنیم، چون میگوید حساب خلق خدا در روز قیامت با اهل البیت است. خب وقتی اهل البیت بطن آیه را برای ما توضیح دادند، ظاهرش مخالف با قرآن است. آنها میخواهند ما را رشد بدهند، اگر این کار را بکنیم که دیگر چیزی نمیمانند.

**استاد**: چند بار دیگر عرض کردم؛ در سایت بن باز مفتی سعودی موجود است. میگوید هر کسی بگوید رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله غیب میدانند، کافر است. چرا؟ «قُل لا يَعلَمُ مَن في السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ الغَيبَ إلّا اللّٰهُ»[4] این آیه را میآورد.

**شاگرد**: خب آیات دیگری هم هست که غیر خدا را هم شامل میشود.

**استاد**: خب اگر آنها را میگفت که نمیتوانست تکفیری کند. همین یکی آیه را میآورد و بعد میگوید کافر است. چون آیه میگوید: «قُل لا يَعلَمُ مَن في السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ الغَيبَ إلّا اللّٰهُ». آیه نزد بن باز محکم است یا نه؟

**شاگرد**: آیه دیگر هم دارد که استثناء نمیکند و دیگران را هم داخل میکند.

**استاد**: اگر آیه یادش نباشد، چه؟ وقتی شما با یک روایت مواجه میشوید، تمام آیات یادتان هست؟ یکی از مشکلات موافقت با کتاب همین است. وقتی حضرت میگویند «ما واقق کتاب الله»، اگر با یک روایت مواجه شدید، همه آیات یادتان است؟! ولو در بستری که آقا میگویند. خیلی وقت ها هست که یادتان نیست. اول میشنوید و بعد میگویید مخالف است. بعد میگویید یک ماه بعد فلان آیه یادم آمد و دیدم نسبت به جمع دو آیه، مخالف نیست. روز اول کار حرامی کردید؟! البته بحث محکمات و متشابهات بحث مفصلی دارد. اصلاً محکم را چطور معنا کنیم. مثلاً نص کجا محقق میشود؟ کسانی که تجسیم را میگویند الآن کتاب هایشان را ببینید؛ الآن مفصل از دانشگاههای سعودی پایان نامه بیرون میآید؛ در علم کلام مفصل پایان نامه میآید، در تأیید تجسیم احمد بن حنبل. پایان نامه میآید و دفاع میکنند. اما وقتی لحن آنها را ببینید، میبینید لحنی نیست که بگوید خدا دست دارد. آن تجسیمی که ما به آنها نسبت میدهیم نیست. او میگوید شما نگو «ید» یعنی قدرت. چرا برای کلام خدا یعنی میآوری؟! ید یعنی ید، اما اینکه چطور است، ما نمیدانیم. المعنی واضح و الکیفیة مجهولة. میگوید تا یک نص را سلف صالح نداشتند. آنها نمی گفتند ید یعنی قدرت. میگفتند ید یعنی ید. تمام. اما نمی گفتند ید یعنی قدرت. از مالک زیاد نقل میکنند که «و السواد ممنوع». میگفت: «النص واضح، و الکیفیة مجهولة و السواد بدعة». یک تئلیث این چنینی دارند که زیاد تکرار میکنند. میگوید تو چه کار داری؟! او میگوید ید یعنی قدرت و دیگری مثلاً میگوید یعنی علم! بعد هم مدام اختلاف میکنید! نه، ید یعنی ید.

و لذا حضرت به ابن عباس فرمودند با آنها با قرآن محاجه نکن. «ان القرآن حمّال ذو وجوه»، این طبع خصوصیتی است که در تفسیر از مطالب بسیار عالی است که قرآن باید به این صورت باشد. روی این حساب عرض میکنم که مخالفت روایات با کتاب، مخالفت عند العاقل است. و دستور به «ذروه» برای تسهیل است؛ برای این است که من مولی بخاطر عجز تو نمیگویم حتماً باید متوقف بشی. اگر متوقف شوی به دین و صیانت دینت صدمه میزند. خیلی از جاها میبینید که متوقف در دراز مدت دینش را از دست میدهد. یعنی جاذبیت در اخذ به آن واضحات شرع است؛ خطوط قرمز شرع لازم است، نمیتوان معانی طولی را فدای واضحات خطوط قرمز اصل دین کنیم. واضحاتی که مربوط به اصل اعتقادات است، محکم است. لذا خیلی در کتابهای بزرگانی از علماء شیعه تکرار میشود...؛ من همیشه عرض میکنم که این حرف خیلی میارزد. ولو اصلاً حرف درستی نیست. ولی خیلی میارزد. «لا یفید علما و لا عملاً». چه کسانی این را گفته اند؟ از اساطین علم گفته اند. خیلی هم میارزد. یعنی چه؟ یعنی ما بی ضابطه و سردرگم نیستیم که در اینجا توقف کنیم و مدام بگوییم نمیدانیم. «لایفید علما و لا عملاً»؛ برای خبر واحد میگویند آن را کنار بگذار.

**شاگرد**: برخی ظاهر قرآن را گرفتند و کارشان به جنم کشید. اگر آنها توقف میکردند بهتر نبود؟

**استاد**: ببینید اهل جنم وقتی است که بدون تجوزی مولی.

**شاگرد**: پس به اینجا میرسیم که عرض به قرآن در صورتی است که هیچ چارهای نباشد. فحص کامل کرده باشیم. دراینصورت عرضه به قرآن میکنیم و قرآن را مقدم میکنیم. هیچ چارهای نباشد، نه اینکه تا رسید بگوید ظاهر این است و همین را میگیرم. هیچ محققی به این صورت تحقیق نمیکند.

**استاد**: در فضایی که یک عوام از مدینه یک حدیثی را میآورند، و قبلاً شنیده که حضرت گفته اند به قرآن عرضه کن، یعنی میگویید این عوام باید تفسیر بخواند؟!

**شاگرد:** اصلاً مخاطب در اینجا عوام هستند؟

**استاد**: بله.

**شاگرد۲**: منظور کسی که روایت شناس و حدیث شناس است. نه اینکه بدون توجه به معانی حدیث همینطور عرضه کنند.

**استاد**: با این بیانی که من میگویم هیچ مشکلی نیست. من میگویم مولی حرفهای خودش را زده؛ «لی سبعین وجها» را زده.

**شاگرد:** آقای بن باز بهراحتی میتوانست این آیه را ببیند و این حرف را نزند. این چه محققی است؟!

**استاد**: من از او مثال زدم، چون شیعه و سنی، همه میتوانند آیات دیگر را ببینند. اما در بستر روایات خیلی واضح است که یک روایت به گوشمان نرسیده است. قرآن را همه دیدهاند.

**شاگرد**: یعنی در روز قیامت خداوند به بن باز میگوید تو قصوری نداری؟!

**استاد**: میگوید. چون آیه دیگر خداوند هم بود. میگوید آیه دیگر من بود، چرا آن را ندیدی؟! اما عوامی که روایت دیگر به گوشش نرسیده اینطور نیست. روایت که قرآن نیست. یعنی اگر یک روایتی آمد که مخالف با قرآنی است که تا به حال می دانسته، مجاز نیست آن را کنار بگذارد؟! این عوام باید چه کار کند؟! او روایت دیگر را نشنیده شما میگویید برو وسائل را نگاه کن؟!

**شاگرد۲**: یک دسته از روایات هست که اگر روایاتی از اهل البیت به ما رسید حق ندارید آن را در کنید.

**استاد**: فضیلتا ای عزیمتا؟! صحبت همین است. روایت دیگر هم می‌گوید «فاضربوه». مخاطب این عوام هستند ای نیستند؟

**شاگرد۲:** این روایت مخاطبش عوام است. یعنی عوامی است که می‌گوید تا نپرسیدی در نکن. حتی اگر انتساب به ما داشت، و ثابت نبود که از ما صادر نشده، آن را در نکن.

**شاگرد**: «فللعوام ان یقلدوه»، عوام چه کاری به جمع کردن دارند؟

**استاد**: بله. آقا فرمودند روایات مختلفی می‌آید. حاج آقا بعضی وقتها حرفهایی داشتند که تأکیدات مهمی بود. اینطور نیست که شما عوام را پا در هوا نگه دارید. وقتی یک حدیث بیاید و بگوید نگه دار، در ذهنش رسوخ می‌کند. دو سال بعدش می‌بینید دارد بر طبق آن حرف می‌زند. خیلی مهم است درجایی‌که روایتی آمده و اصول ساختار ایمانی را به هم می‌زند، بعد از مدتی می‌بینید که این عوام منحرف شده و کم له من نظیر! خودشان بلد بودند چه کنند. اینکه می‌گویند با قرآن بسنج، همه آیات قرآن هست. اینکه می‌گویند با سائر روایات ما بسنج، سائر روایات هم در دسترس است. حاج آقا می‌فرمودند مرحوم صاحب کفایه بالای منبر می‌گفت: زمان ما حجت بر مجتهد تمام نیست، مادامی که به مستدرک الوسائل مراجعه نکرده. این را صاحب کفایه می‌گفتند. در زمان صاحب کفایه مستدرک نوشته شده بود. صاحب کفایه می‌گوید خب تا به حال نبود، یک مجتهد اگر فتوا می‌داد حجت بر او تمام می‌شد، چون وسائل را نگاه می‌کرد و مستدرک که نبود و این همه کتابهایی که مستدرک جمع کرده است در دستان مجتهد نبود. اما وقتی مستدرک آمد نگاه می‌کند. ببینید وقتی حضرت می‌گویند اگر یک روایت دیدی که مخالف با کتاب است، یعنی برو سائر روایات را هم ببین؟! به گوش او که نرسیده. در اینجا چه کار می‌کنند؟ برای او یک امر ثبوتی را نمی‌گویند. دارند او را از ظنون و اموری که قدرت جمع کردنش را ندارد، صیانت می‌کنند. نمی‌توانند سبعین وجاه را بفهمد اما بانبر استظهار دیگر می‌گوید «احکمناه».

اصل عرض من این است: وقتی او را به کتاب الله ارجاع می‌دهند، محکمات کتاب الله مراتب دارد. برای عالم یک جور است و برای عوام هم هست. شما نمی‌توانید بگویید محکمات قرآن تنها برای علماء است و تمام. بله، برای علماء یک محکماتی هست که برای عوام نیست. اما برای عوام هم محکمات داریم. حضرت می‌گویند محکماتی که شما از قرآن داری، از آنها دست برندار. محکم آنها را بچسب. مبادا توی آخذ، از آن چه موافق می‌بینی در شوی و آن چه که مخالف می‌بینی را اخذ کنی. ابدا! این حاصل عرض من است.

**شاگرد**: برای عوام یک قدر متیقنی ثابت است. توحید و نبوت و معاد در عرف عموم مردم معلوم است. ولی وقتی از این قدر متیقن بیرون بیایند... .

**استاد**: یک روایتی که زیاد گفته‌ام، این است: کافر و مسلمان وقتی این آیه شریفه را می‌خوانند، چه چیزی برداشت می‌کنند؟ «قُلۡ لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا»[15] این آیه ذم می‌فهمند ای مدح؟ مذمت می‌فهمند. نمی‌توانیم بگوییم من چیزی نفهمیده‌ام توقف کن. حال یک روایت می‌آید و می‌گوید این «الانسان» یعنی امیرالمؤمنین ع. این روایت مخالف کتاب هست ای نیست؟ کسی که می‌تواند جمع کند می‌گوید مخالف نیست. اما کسی است که می‌گوید چطور ممکن است؟! ذهن های توحدگرائی هست که می‌گوید انسان ای این است ای آن است، اصلاً نمی‌تواند جمع کند. می‌گوید اگر انسان در اینجا مذموم است، محال است انسان در اینجا امیرالمؤمنین باشد. چون امیرالمؤمنین که مذموم نیست. من چه عرض می‌کنم؟ روایت می‌گوید اگر دیدی روایتی با قرآن مخالف است، قبول نکن. نگو انسان در اینجا یعنی امیرالمؤمنین. چون نمی‌تواند جمع کند. اگر در این کلام انسان، مذموم است، مذموم است. بعد بگوید حال این انسان مذموم امیرالمؤمنین است؟!

می‌گویند این مخالف کتاب است، آن را کنار بگذار. یعنی به آخذ می‌گویند آن هایی که برای تو از قرآن واضح است و می‌دانی دینت است، با یک روایت آنها را کنار نگذار. اینها را بگیر. «قتل الانسان» به‌معنای ذم، حقیقت هست یا نیست؟ «عَلَىٰ كُلِّ صَوَابٍ نُورًا»، این مذمت نور دارد یا ندارد؟ دارد. اما منافاتی با این ندارد که مراد از «الانسان» در یک درجه و باطنی مذمت نباشد، برای کسی که می‌تواند بفهمد. این حاصل عرض من است.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1] نهج البلاغه صفحه : ۸۸

[2] همان ۴۶۵

[3] الكافي , جلد۱ , صفحه۶۹

[4] النمل ۶۵

[5] عبس ۱۷ و۱۸